

## یادداشت‌های هیوان تسنگ راجع بسفر او

### در افغانستان

جلسات پنج روز تمام دوام یافت و پس از آن مردم از هم متفرق گردیدند. پادشاه از مباحثاتی که در بن ایام صورت گرفت خیلی مسرور گردید و برای اینکه مراتب شادمانی خود اظهار کرده باشد پنج بندل ابریشم خالص را به تفاریق با احترام فوق العاده به هیوان تسنگ پیشکش نمود. پس از گذراندن ایام تابستان در معبد (سالاکا) معلم مشهور و دانشمند و سوم به (پراجناکارا) از راهب کبیر جدا شد و نظر بدعوت پادشاه (تخارا) به آنجا عودت کرد.

پس هیوان تسنگ بسوی شرق رهسپار گردید و بعد از طی شش صد لی کوه های سیاه را پشت سر گذاشت (۱) و داخل قلمرو هندوستان، آنجایی که کشور لمپاکا خوانده می شود، گردید (۲) طول راه های این کشور بیشتر از یک هزار لی بوده است. درده باب معابدی که در این منطقه وجود داشت بدون استثنای طبقه مهابانای بود بزم آموخته می شد. هیوان تسنگ در بن جاسه روز را سپری کرد و متعاقباً بجانب جنوب سفر خود را امتداد بخشید در سفر بالای کوه سیاهی مواصلت کرد که روی آن استوپه ای قرار داشت. بود اباری از جنوب بدین جا آمده توقف کرده بود. استوپه را مردم بهمین مناسبت بر آورده بوده اند. همه اراضی سمت شمال این منطقه را بحیث سرحد و مرز می شناختند.

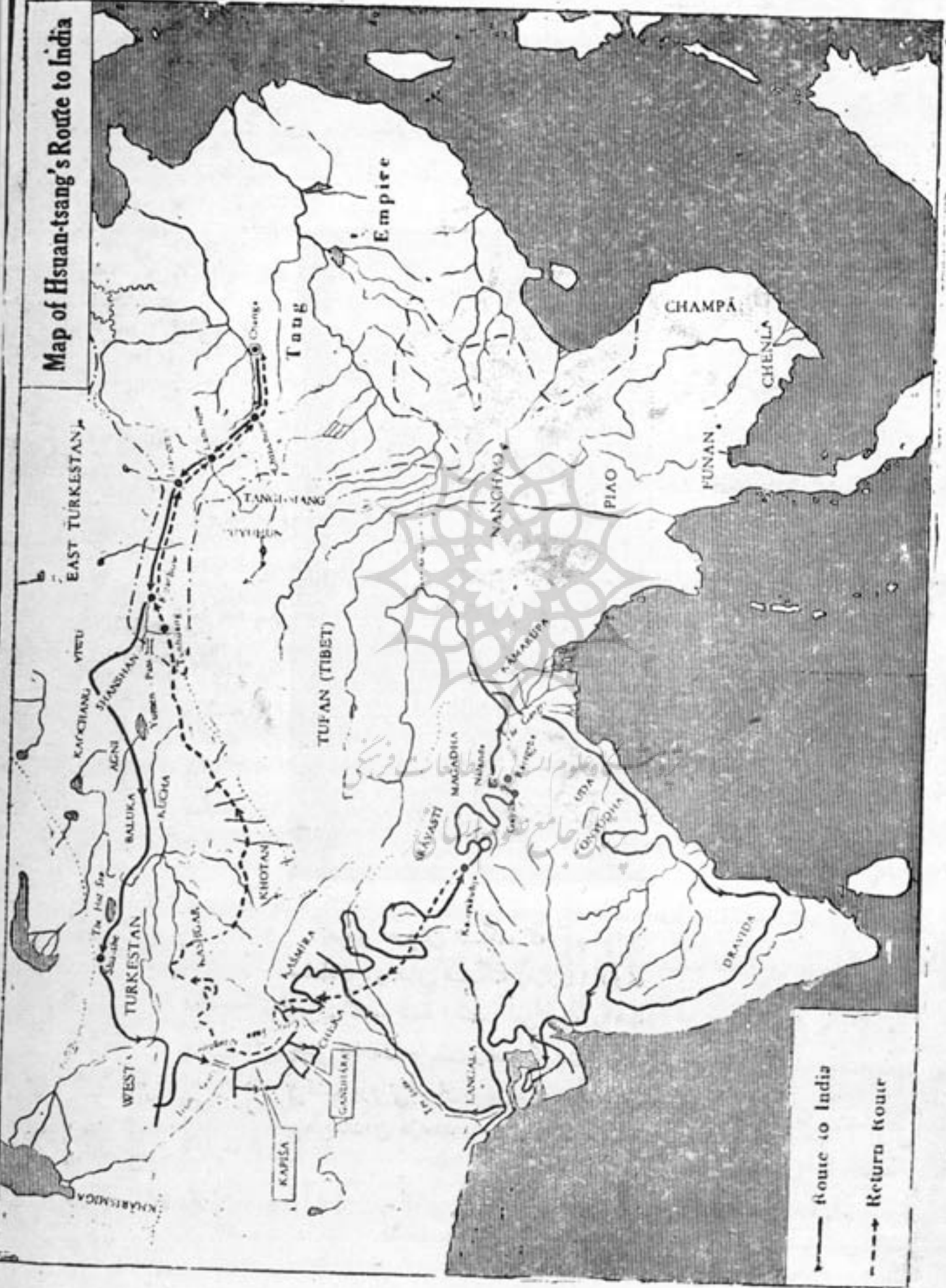
هر آن گاهی که (تاناگانا) میخواست برای ارشاد مردم بدان رهسپار شود از معمولاً رفت و آمد خود به پرواز طی می کردند به پای و این بدان دلیل که هرگاه پیاپی طی طریق میکرد زمین بلرزش می افتاد هیوان تسنگ از کوه فرود آمد و پس از عبور از دریایی که در بیست میلی آن واقع بود، به منطقه ای رسید که آنرا (نگاراعارا)

(۱) از کوه های سیاه مراد کوه های بربرفی هست که در سراسر سال برف دارد (نو بسنده)

(۲) نو بسنده واضحاً اشتباه کرده زیرا لمپاکا همان لغمان است « مترجم »



Map of Hsuan-tsang's Route to India



نقشه سفر زائر چینی ، هیوان تسنگ ، در افغانستان





تصویر هوان تسنگ که در اوایل  
سلطنت دودمان مینگ (قرن ۱۴) روی  
چوب کنده شده است. این تصویر راهب  
چینی را در حال ترجمه کردن متون  
و کتب بودایی بزبان چینی پس از برگشتش  
بوطن نشان میدهد.

میگفتند. بفاصله دولی در جنوب شرق بایتخت کشور استو به ای به ارتفاع سه صد فوت وجود داشت که آنرا آ شو کا آباد کرده بود. این جایی بود که در آن (ساکیا بودیس اتوا) با (دیپان کارا بودا) در دوره دوم کالپاها (۱) ملاقات نموده و چین پوست آهو رموی خویش را بر روی گل و لای افشاند. بودا گرچه در دوره خرابی گذشت ولی این محل بر جای ماند و فرشتگان آسمان غالباً برسم تحفه وار معان روی آن گل می افشاندند.

هیوان تسنگ این محل را زیارت کرد، استوپه را بر ستش و طواف نمود. یکی از راهبان کهن سال که در کنار استوپه روزگار میسپرد تاریخ بنای آبادی ها را بیان کرد. راهب کبیر از و پر سید چون (بودیس اتوا) موی خود را در دوره دوم (کالپاها) روی گل و لای پراگنده نمود و همچنان این کار را از دوره دوم به دوره سوم ادامه داد و همچنین در ادوار دیگر در هر یکی از دوره هادینا چندین بار آبادان و ویران گردیده، چنانکه باری تباهی از جهت حریق رخ داد و حتی کوه (سومیرو) به خاکستر مبدل گردید، پس این محل چگونه خساره نیافت و همچنان بر جای ماند؟ راهب پیر چنین جواب داد: «همین که دنیا تخریب شد این محل هم همراه آن از بین رفت. ولی هنگامی که دنیا مجدد آبادان گردید این محل هم در جایگاه سابق خود پدیدار شد، عیناً بسان کوه (سومیرو) که هر بار پس از ویرانی هستی خود را تجدید نموده است. پس این محل که مقام مقدسی است چرا مرتبه دیگری پدیدار نشود؟ ممکن است این مقایسه ای را که متذکر شدیم محلی برای شک و تردید باقی نگذارد.»

دهلی بیشتر، بجانب جنوب غرب، استوپه ای وجود داشت و آن بر جایی آباد گردیده بود که بودا باری در آنجا یک مقدار گل خریده بود. بعد از طی ده لی بجانب جنوب شرق و گذشتن از یک کوه ریگی، هیوان تسنگ بشهر (جمجمه بودا) مواصلت کرد. درین شهر عمارت چندین طبقه ای وجود داشت (۲) و در طبقه دوم آن استوپه کوچکی بود که آنرا با هفت نوع جواهر مزین کرده بودند و درین استوپه استخوان جمجمه بودا را گذاشته بودند. محیط آن باندازه یک فوت و دوانج میرسید و جاها ی موی بوضوح دیده میشد. رنگ آن زرد مایل

(۱) کالپا روز برهما، مساوی، (۴۳۲۰۰۰۰۰۰۰) سال (۲) مقصد بوده است.



به سفیدی بود در ظرف خیلی بلند قیمتی نگهداری می کردند. اگر کسی میخواست  
 استخاره ای بعمل آرد یا طالع خود را دریابد می با بست قدری عطر را ساییده  
 آنرا در پارچه سفید ابریشمین می پیچید و بدین طریق از جمجمه بودا انطباعاتی  
 حاصل می کرد و از وی همین انطباعات به سعد و نحس آینده خود اطلاع  
 می یافت. حیوان تسنگ پس از استخاره انطباعات (درخت بودی) را و از دو نفر را هبان  
 مبتدی، بزرگتر انطباعات تصویر بودا و کوچکتر انطباعات گل آفتاب پرست را حاصل  
 نمود. بر همینی که مجاور و نگهبان جمجمه بود بسیار خورسندگر دید و در حالیکه  
 با انگشتان یک دست بازی و با دست دیگر گل تقدیم می کرد به حیوان تسنگ  
 گفت: «انطباعات شما بسیار مهم است و آن نشان می دهد که حقیقه به رؤیت  
 (بودی) نایل خواهید شد»

استوپه دیگری نیز درین محل وجود داشت که آنرا به شکل گل آفتاب پرست  
 ساخته و در هندوستان جمجمه بودا مانده شده بود درین استوپه به یک چشم بودا هم  
 به بزرگی یکدانه سیب گذارده شده بود و از آن نوری متصاعد می گردید. در اینجا  
 لباس مقدس بودا را هم که از پارچه بسیار نفیسی بر داخته شده بود، گذاشته بودند.  
 اصای مذهبی بودا که به حلقه های آهنی درسته ای از چوپ خوشبوی مزین بود  
 نیز در آن جا جلب توجه می کرد. حیوان تسنگ با نشر بقات دقیق مذهبی ایتسه  
 آثار دینی را پرستش کرد و در اخیر پنجاه عدد سکه طلائی و هزار عدد سکه  
 نقره ای، چار تخته سکه بسیار نفیس، دو بتل ابریشم و دو دست لباس مذهبی  
 اهداء کرد و بعد از آن که گل های فراوان به مقامات متبرک نثار نمود استوپه را  
 ترک گفت.

برایش گفته بودند که بفاصله بیشتر از بیست لی بسوی جنوب غرب شهر  
 (دیپانکره) مناره ای هست که در آن پادشاه ناگابنام (گوپالا) زندگی میکرد  
 در ایام قدیم تاناگانا) آن محل را متصرف شده بود ولی بعد از آن که شیخ خود را  
 در این مغاره گذارده شد از آنجا فر کرد. حیوان تسنگ آرزوی زبارت آنرا بسیار داشت  
 ولی راه خیلی خراب و پراز قطع الطریق بود گذشته از آن کسانی که برای دیدن شیخ  
 قبلا بدینجا رفته بودند بمقصد نرسیدند. بنابراین کسی نمیخواست زحمت سفر را  
 بر خود هموار کند. هنگامیکه حیوان تسنگ آرزوی خود از دیدن شیخ بودا

را اعلام کرد راهنمایانی که از کاپیسا با او همراه بودند از رفتنش مانع شدند زیرا  
میخواستند زود به خانه خود برگردند و بیشتر در سفر نمانند. اما هیوان تسنگ گفت:  
«درین جاشبه... حقیقه... ی (تاناگانا) که... از دیر باز به... ندرت دیده شده است  
وجود دارد پس منکه در اینجا آمده ام آیا بنا بد از آن زیارت کند... می... است  
شما به آهستگی سفر کنید و من به عجله میروم و به عجله بر میگردم»

بدین طریق هیوان تسنگ به تنهایی رهسپار (دینانکره) گردید. برای این  
منظور به یکی از معاہد داخل شد تا از راه پرسش کند یاراهنما بدست آورد ولی هیچ کس  
به پرسش او پاسخ مثبت نگفت اما درین وقت بطرفی برخورد که او گفت: «دیدی  
که معبد در آن است ازین جادور نیست من با تو همراهی خواهم کرد» زیرا بر معروف  
بکمک طفل درده رسید و شبی راهم در آن سپری ساخت. سپس پیر مردی را پیدا کرد  
از او خواهش نمود که راه را برایش نشان دهد اما اندکی نرفته بود که در راه  
به پنج نفر دزد چاقو بدست برخوردند. هیوان تسنگ کلاه خود را از سر بلند کرد  
و لباس مذهبی خود را بدزدان نشان داد. دزدان گفتند: «کجا میخواهی بروی؟»  
هیوان تسنگ گفت: «میخواهم شیخ بودارا زیارت کنم»

دزدان گفتند: «آیا خبر داشتی که در اینجا سفر کردن از دست دزدان کار  
آسانی نیست؟» او بجواب گفت: «دزدان نیز بشر هستند و من اکنون میخواهم برای  
ادای احترام به بوداردم و برای انجام دادن این منظور حتی از وجود حیوانات  
درنده نیز باک نخواهد داشت. چون شما انسان هستید بنا بر آن بهیچوجه از شما  
خوف نخواهم کرد»

چون دزدان این سخنان را شنیدند میل کردند یا او در زیارت کردن شیخ بودا  
شرکت کنند. چون بمغاره رسیدند متوجه شدند که آن بر صخره ای در کنار  
شرقی دره ای واقع است. دهن مغاره بجا لب غرب بود. و قریب به داخل مغاره  
نظر انداختند از بس سیاه و تاریک بود چیزی ندیدند.

پیر مرد گفت شما باید خود بمغاره شوید و درین صورت پس از طی پنجاه قدم  
با دیوار شرقی تماس خواهید یافت پس لطفاً بدان دیوار نظر کنید و شیخ  
در همین دیوار است.



زایر کبیر در مغاره داخل شد و بعد از طی پنجاه قدم حقیقه بدیواری درجا نب  
 شرقی بز خورد و چنانچه برایش گفته شده بود آنجا توقف کرد و باصمیمیت و خلوص  
 تمام آغاز به عبادت نمود و ولی در حدود صد بار کرنش و اطاعت و عبادت هم در رؤیت  
 شبیح بیفا دیده بود. بنابراین او عدم رؤیت را حمل بر گناهانی که شاید مرتکب شده  
 بوده، نموده و بزاری تمام بگریستن آغاز کرد. و بعضی از متون مذهبی را با ندبه  
 و نیایش تر تم نمود و این نیایشها را با خضوع تمام در حدود بیش از صد بار  
 تکرار نموده بود که دفعه نور بسیار درخشانی را در دیوار شرقی باندازه جام کلانی  
 مشاهده کرد ولی بزودی ناپدید گردید. هیوان تسنگ از خوشی باز بزمین به اطاعت  
 افتاد. آن نور باز بقدر یک بشقاب پدیدار گردید و مرتبه دیگر از نظر غایب شد. این بار  
 ایمان او محکم تر گردید و تصمیم گرفت که تا شبیح بودار آییند از غار بیرون نشود.  
 پس ازان که بیشتر از دو صد بار دیگر عبادت خود را تکرار نمود بغتة نوری  
 پیداشد و تمام مغاره را شدیداً روشن نمود و درین وقت شبیح (تا ناگاتا) را در روی  
 دیوار بقدری بوضوح دید که همه و غبار ناپدید و از عقب آن کوه طلائی نمودار  
 گردد. شبیح بسیار نورانی و جاذبه روحانی داشت. هیوان تسنگ از دیدن آن بقدری  
 مسرور گردید که اندازه ای برای آن نمیتوان قایل شد. جسم و لباس بودا دارای  
 رنگ زرد متمایل بسرخ بود. شبیح مذکور از قسمت زانو به بالا خیلی واضح  
 و اما ازان به پایان یعنی قسمت نشستگاه، که بشکل برگ گل آفتاب پرست  
 بود، اندکی مغشوش مینمود. *تصاویر و اشباح ایک دسته (بودیس اتوا) و*  
 (ار هت ها)، در جانب راست و جانب چپ و عقبش نیز دیده می شدند.

چون زایر کبیر شبیح بودار را رؤیت کرد به شش نفری که در خارج مغاره  
 منتظر بودند صدا زد که قدری آتش بیارند تا او خوشبوی دود کند. لیکن هنگامی  
 که آنها آتش آوردند شبیح فوراً از نظر غایب گردید. پس او از ایشان خواهش  
 کرد که آتش را بعجله دور کنند سپس باز به عبادت پرداخت تا آنکه دو باره  
 پدیدار شد. پنج نفر ازان شش نفر موفق به دیدار شبیح شدند و یکی از ایشان  
 ابدأ نتوانست چیزی را درک کند. این شبیح در نیم فاصله مدتی که غذا صرف می شود  
 همچنان برجای بود اما پس از ادای پرستش و احترام و نثار گل و دود کردن بتهای  
 خوشبوی بر شبیح، آن از نظر هابرفت رهیوان تسنگ و همراهانش از مغاره خارج شدند.



برهمنی که همراه هیوان تسنگ بود خیلی شادمان شد و گفت که قبلاً ابداً چنین چیزی ندیده بود و علاوه کرد که: «اگر نیت پاک و نیروی اراده معلم یعنی راهب کبیر نبود ما ابداً نمی توانستیم بدین سعادت برسیم»

در خارج مغاره هم مقامات مقدس زیاد وجود داشت. دزدان پس از عودت همه اسلحه خود را از بین بردند و به هدایت و ارشاد هیوان تسنگ به راه راست آمدند. زابر کبیر سپس به رفتنای خود ملحق شد و چون به قبر پنجصد لی بجانب جنوب شرق با ایشان سفر خود را ادامه داد بکشور گندهارا رسید. سرحد شرقی گندهارا دریای سند تشکیل میداد و مرکز آن (بوروشاپورا) بود.

درین کشور عده دانشمندان زیاد بود. دانشمندان علوم قدیم از قبیل (نارایانادیوا) (اسنگابودیس اتوا)، (واسوبندهو بودیس اتوا)، (دهر مه تراتا)، (منورانانا) و دانشمند معروف (بارشوا) هم در همین کشور با برصه هستی گذاشته بوده اند. در شمال شرق شهر شامی مقام شاندار و مقدسی جهت نگهداشت ظرف خوراک بودا وجود داشت که همین ظرف به کشور های متعدد انتقال یافت و باری در بنارس بود. فاصله هشت یا نه لی در جنوب شرق حومه شهر درختی به بلندی بیشتر از یکصد فوت وجود داشت. چار بودای گذشته هر کدام زیر آن نشسته بوده اند و تصاویر این (تاناکانا) ها در آن جا بود. برنپصد و نود و شش بودای آینه نیز در سایه آن جاوس خواهند کرد.

در کنار درخت استوپه ای بود که آن را کانیشکای کبیرآبادان کرده بود. ارتفاع خود استوپه چهار صد فوت بود و بلندی تهداب آن که محیطش هفت و نیم صد متر (یکنیم لی) بود، بیکصد و پنجاه فوت میرسید. بر بالای این استوپه الماس مدوری نصب بود که بیست و پنج پرده داشت و در بین آن نشانه استخوان (تاناکانا) را گذارده بودند. اندکی بیشتر از صد قدم بجانب جنوب غرب این استوپه عظیم مجسمه ای از سنگ سفید، با ارتفاع هژده فوت، و بسوی شمال نصب بود. این مجسمه محتوی تصاویر متعددی از اجسامی روحانی بود و مردم هنگام گردش در اطراف استوپه، در شب، آن را تماشا می کردند.

فاصله زیادتر از یکصد لی بشمال شرق معبد کانشکا، هیوان تسنگ دریای بزرگی را عبور کرد و بدین طریق در شهر (بوشکلواتی) قدم نهاد. ختم